

دو فصلنامه ادیان و عرفان تطبیقی
سال دوم، شماره دوم، بهار و تابستان ۱۳۹۷ (صص ۲۰-۱)

بررسی آموزه‌های عرفانی اوشو و تذکره‌ی عرفانی کلام الملوک

باباجان قزوینی

آسیه ذبیح نیا عمران^۱

چکیده:

استفاده از آموزه‌های مکاتب عرفانی و تطبیق آن در ادبیات، ابزاری سودمند در تحلیل متون دینی و عرفانی است؛ به این منظور، در مقاله‌ی حاضر با تکیه بر روش توصیفی-تحلیلی و رویکرد تطبیقی، دیدگاه باباجان قزوینی پیرامون اندرزه‌های اخلاقی با نظریات اوشو مقایسه شده است. درونمایه‌ی تذکره‌ی عرفانی کلام الملوک (۱۰۴۳ ق.) در مقامات عرفانی، احوال و سخنان عرفا و اولیای الهی است. جنبش عرفانی اوشو در قرن بیستم که مدعی نجات انسان بود، با نظریات عرفانی باباجان قزوینی که او نیز در پی تعلیم مضامین اخلاقی برای نجات آدمی است، درخور توجه و بازبینی است. باباجان قزوینی همچون اوشو، کمال انسان را در ترک هوای نفسانی انسان می‌داند. باباجان قزوینی و اوشو در پی رهایی انسان از رنج هستند و سرچشمه‌ی این رنج را در نفس آدمی می‌دانند و معتقدند که آرزوهای و طمع سبب می‌گردد تا آرامش و شادی از حیات آدمی بی‌رنگ شود. همچنین، موضوعاتی چون توجه به عشق، ترک خودخواهی و نگه داشتن زبان، استفاده از داستان و حکایت برای تبیین موضوعات اخلاقی و گزینش زبان ساده برای تعلیم، از دیگر مضامین مشترک کلام الملوک و آرای اوشو است.

واژگان کلیدی: باباجان قزوینی، کلام الملوک، اوشو، ترک هوای نفسانی، تعلیم.

^۱ دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نوریزد- ایران

Asieh.zabihnia@gmail.com

تاریخ تصویب مقاله: ۹۶/۱۱/۳۰

تاریخ دریافت مقاله: ۹۶/۶/۲۶

مقدمه :

راجنیش چاندرا موهان جاین (۱۹۳۱-۱۹۹۰ م.) معروف به اوشو، فیلسوف، عارف، آموزگار هندی و رهبر نهضت راجنیش بود که در طول زندگی خود به‌عنوان یک عارف بحث برانگیز و رهبر جنبشی جدید مورد توجه قرار گرفت. نام پدری اوشو، «راجنیش» است و پیروانش کُنیهِ «باگون» به معنای «آقا» و «سرور» را به ابتدای نام وی افزودند و در کتاب‌ها و نوشته‌ها از او با نام «باگون شری راجنیش» یاد می‌کردند؛ اما او در ژانویه‌ی سال ۱۹۸۹ به دلیل سوء برداشتهای به وجود آمده، کنیه «باگون» را از ابتدای نام خویش برداشت و از آن پس بود که او را «اوشو راجنیش» نامیدند. البته وی در سپتامبر همان سال «راجنیش» را نیز از نام خود برداشت، زیرا راجنیش نامی برگرفته از مذهب هندو است و اوشو تمایلی نداشت که نمایانگر فرقه یا آیین ویژه‌ای باشد. راجنیش واژه‌ی «اشو» را برای خود برگزید. او بعدها پی برد که این واژه از قدیم در میان ساکنان خاور دور رواج داشته و به معنای «شخص مقدسی که آسمان بر او گل می‌افشاند» و «دریاگون» به کار رفته‌است (موسوی زاده، ۱۳۹۱: ۳۷).

اوشو مانند اغلب صوفیان و عرفا هرگز ازدواج نکرد. او «با توجه به مخالفت شدید با ازدواج و خانواده، هیچ‌گاه ازدواج نکرد» (اوشو، ۱۳۸۰: ۳۵۱). اوشو همانند اکثر استادان معنوی و عرفا [شمس تبریز، ابوالحسن خرقانی و...] تاکنون هیچ کتابی ننوشته‌است. در واقع کتاب‌های منتشرشده به نام او که شمار آن‌ها به بیش از ۶۰۰ عنوان می‌رسد، نسخه‌برداری از سخنرانی‌های وی هستند که توسط شاگردانش به انجام رسیده‌اند. آثار اوشو در ایران از دهه‌ی هفتاد به بعد منتشر شده‌اند؛ و بیش از ۷۰ اثر او در ایران به فارسی ترجمه شده و تعدادی از آن‌ها تیراژ بالایی را به خود اختصاص داده‌اند.

اوشو در زندگی مطالعات بسیاری به ویژه در زمینه‌ی ادیان، فلسفه، روان‌شناسی و عرفان داشته‌است. مقاله‌ی حاضر می‌کوشد تا با استفاده از روش «تحلیل محتوا» آموزه‌های عرفانی را از دیدگاه مؤلف کلام‌الملوک قزوینی و اوشو مورد تحلیل و ارزیابی قرار دهد.

۱-پیشینه تحقیق

تاکنون تذکره‌ی عرفانی کلام الملوک باباجان قزوینی کار نشده است، اما در برخی از کتاب‌ها و منابع عربی و فارسی اشاره‌ای کوتاه به این اثر و انتساب آن به باباجان قزوینی شده، که این آثار به شرح زیر است:

بخشی از دست نوشته‌های آثار بهاء‌الدین عاملی (متوفای ۱۰۳۰ ه. ق) در کتابخانه‌ی مرعشی نجفی (گنجینه‌ی جهانی مخطوطات اسلامی)، به کوشش سید محمود مرعشی نجفی و میر محمود موسوی، اشاراتی به زندگی باباجان قزوینی شده است. در سال ۱۳۹۱، کتاب در پرتو روضات، پنجاه مقاله در تراجم، کتابشناسی، نسخه‌شناسی و تاریخ، از سیدمحمدعلی روضاتی (م ۱۴۳۳ ق)، که در قم توسط مؤسسه‌ی کتابشناسی شیعه چاپ شد، به ذکر نامی از باباجان قزوینی و نسخه‌ی خطی کلام الملوک پرداخته شده است.

محمدرضا بندرچی در سال ۱۳۷۹، در مقاله‌ای تحت عنوان «رساله‌ی حاجی بابا قزوینی در شرح یک حدیث نبوی» که در مجله‌ی علوم حدیث منتشرگردید، معرفی کوتاهی از باباجان دارد.

بشری، در سال ۱۳۹۴، در مقاله‌ای با عنوان «حاجی باباقزوینی، برجسته‌ترین شاگرد شیخ بهایی.» که در جشن‌نامه‌ی دانشور فرهنگیار سیدمحمودمرعشی نجفی منتشر شد به شرح مختصر زندگی باباجان قزوینی و معرفی کتاب «مشکول» او پرداخت.

در سال ۱۳۰۰ ق، کتاب مشکول باباجان قزوینی با ترجمه‌ی عبارات عربی از محمد باقر بن اسماعیل حسینی خاتون‌آبادی، به دستور صنیع‌الدوله، از روی نسخه‌ی متعلق به شیخ محمدمهدی بن حاجی ملا آقابزرگ در تهران به چاپ سنگی رسید.

همان‌گونه که از عناوین مقالات و کتاب‌های فوق پیداست، اغلب آثار مذکور به ذکر نام و معرفی مختصر باباجان قزوینی پرداخته‌اند و تحلیل نسخه‌ی خطی کلام الملوک انجام نشده است، لذا ضرورت دارد تا مورد بررسی قرار گیرد.

درباره‌ی اوشو مطالب بسیاری نوشته شده و کتاب‌های زیادی به چاپ رسیده است که بسیاری برگرفته از سخنرانی‌های وی است. برخی از مقالات منتشر شده در این باره عبارتند از:

میریدان به سال ۱۳۹۵ در مقاله‌ای با عنوان «نقد و بررسی شخصیت زوربای بودا؛ انسان آرمانی اوشو» که در مجله‌ی معرفت ادیان منتشر شد، به ترسیم شخصیت زوربای بودا، انسان آرمانی اوشو می‌پردازد، که یکی نماد زیاده‌خواهی، شور و شادمانگی است و دیگری اسوه‌ی زهد و ریاضت است.

عبداللهی و شمس در ۱۳۹۴، مقاله‌ای را با عنوان «نقد و بررسی عمده‌ترین شاخصه‌های انسان کامل در عرفان اوشو» در مجله‌ی پژوهش‌های اعتقادی کلامی چاپ کردند. هدف این تحقیق نقد و بررسی مهم‌ترین شاخصه‌هایی است که اوشو برای انسان کامل معرفی می‌کند. او شاخصه‌های انسان کامل را در عشق، آزادی، تنهایی و در حال زندگی کردن می‌داند.

روحانی در ۱۳۹۰ در مقاله‌ای تحت عنوان «نجات‌شناسی اوشو، نجات‌شناسی ابداعی یا پیروی از آیین تنتره» که در نشریه‌ی معرفت ادیان منتشر شد، به نظریه‌ی نجات در جنبش اوشو و ریشه‌یابی آن پرداخته است.

۱-۱- روش کار و جامعه‌ی آماری

روش تحقیق در این مقاله، موردی-زمینه‌ای با رویکرد همبستگی است و برای جمع‌آوری اطلاعات از روش‌های اسنادی (فیش‌برداری به صورت توصیفی) و پیمایشی (استفاده از نظریات اوشو و باباجان قزوینی) استفاده شده است. پژوهش حاضر می‌کوشد تا با استفاده از روش «تحلیل محتوا» معیارهای رشد معنوی و کمال‌گرایی انسان را از دیدگاه این دو شخصیت مورد تحلیل و ارزیابی قرار دهد. قلمرو تحقیق حاضر تمامی آثار اوشو و متن کامل کتاب «کلام الملوک» باباجان قزوینی می‌باشد. همچنین شاخصه‌های رشد اخلاقی فردی به صورت گزینشی استخراج و تدوین شده است.

۲- مباحث نظری تحقیق

۲-۱- نقش مؤثر عرفان در اخلاق

از جریان‌های بسیار تأثیرگذار بر شکل‌گیری و تداوم ادبیات تعلیمی در کشور ما، شکل‌گیری عرفان و تصوف در جهان اسلام است که به کشور ما نیز وارد شد (یلمه‌ها، ۱۳۹۵: ۶۳). در واقع تصوف و صوفی از قرن دوم هجری قمری عنوان خاصی در

فرهنگ اسلامی پیدا کرد، آنان با ورع و تقوا زندگی می‌کردند و سخت به امور دنیایی بی‌اعتنا بودند (سجادی، ۱۳۸۵: ۴۹). از قرن سوم مشایخ و بزرگان صوفیه شروع به تدوین اصول تصوف کردند. در این قرن با توجه به انتقاد شدیدی که به تصوف می‌شد، بسیاری از مشایخ صوفیه بر آن شدند که شباهت‌های میان تعالیم خود و سنت را نشان دهند. نگاهی به کتاب‌ها یا بخش‌هایی از کتاب‌ها با عنوان آداب‌الصحبه یا آداب‌المريدین، این واقعیت را به خوبی نشان می‌دهد (امین، ۱۳۹۴: ۶۷). ذکر این نکته لازم است که صوفیه بیشتر به مردم روی آورده و از عشق و محبت و خدمت به خلق و ایثار سخن گفته‌اند و بعضی مانند جنید در تصوف به اعتدال گراییده و از ریاضت‌های افراطی جان و تن، فقر و تهیدستی و ترک دنیا تا اندازه‌ای دست کشیده‌اند و لذا بر همین اساس، جنبه‌ی علمی و نظری تصوف بر جنبه‌ی عملی آن برتری یافته است. (بلمه‌ها، ۱۳۹۵: ۶۴)، در این قرن، صوفیه به صورت یک فرقه و طبقه‌ی خاص اجتماعی درآمده و با آداب و رسوم و افکار و معتقدات خاص مطرح شده‌اند و بعضی از آرا و عقاید آنان در این عهد جنجال و سروصدا به راه انداخته است، تا حدی که فقها و متشرعان را نسبت به صوفیه بدبین ساخته و حکم به نفی، رد و نابودی ایشان صادر کرده‌اند. (سجادی، ۱۳۸۵: ۴۹).

در قرن چهارم آمیزش اصول تصوف و عرفان با مبانی حکمت به وسیله‌ی ابن‌سینا و توجیه و تطبیق آن با موازین شرعی و روایات دینی به وسیله‌ی ابوطالب مکی در کتاب قوت‌القلوب، ابوالفضل مقدسی در کتاب صفوه‌الصفوه، و امام محمد غزالی در احیاء‌العلوم نفوذ و گسترش آن را بسیار بیشتر کرد. (همان: ۷۳).

در قرن پنجم این جریان قوت بیشتری گرفت به صورتی که اهل ذوق و حال و ادب نیز بدان توجه کردند و به تدریج شاعران و نویسندگان نیز به جای وصف خط و خال صوری ناپایدار، مدح شاهان و امیران، به حقیقت و معرفت عشق حقیقی روی آوردند و شعر و نثر عرفانی کم‌کم شروع به بالیدن کرد و تعالیم اخلاقی مورد تأکید صوفیه، نیز به شعر و نثر فارسی راه یافت (بلمه‌ها، ۱۳۹۵: ۶۵). این امر در قرون بعد نیز ادامه یافت، و قابل تسری بر تمامی متون منظوم و منثور صوفیانه از جمله کتاب عرفانی مورد بحث مقاله یعنی کلام الملوک باباجان است.

۲-۲- کلام الملوک باباجان قزوینی

کمال‌الدین حاجی‌بابا بن میرزا جان قزوینی، یکی از برجسته‌ترین شاگردان شیخ بهایی است. نام وی حاج‌بابا می‌باشد که تقریباً نامی مرسوم در قزوین بوده است. محل تولد او بر اساس نسبت مشهورش، به احتمال زیاد قزوین است، اما بیشتر عمر علمی او در اصفهان و در محضر شیخ بهایی، و نیز مناطقی که شیخ در آنجا اقامت داشته، گذشته است. از رقم پایانی دو نسخه‌ی حبل‌المتین و خلاصه‌ی الأقوال که او آن‌ها را استنساخ کرده است و نیز یادگاری‌ای که شیخ در ۱۰۱۰ ق در هرات برایش نوشته است (جنگ مشکول، ۱۲۷)، بر می‌آید که لقب مشهورش «کمال‌الدین» بوده است. قدیمی‌ترین سندی که از این شخص در اختیار داریم نسخه‌ی خطی کنز‌العرفان فاضل مقداد است که در پنج‌شنبه ۱۳ ذی‌حجه‌ی ۹۸۰ ق در کربلا از کتابت آن فارغ شده است. این نسخه که اینک به شماره‌ی ۱۱۶۷۴ در کتابخانه‌ی مرعشی‌نگهداری می‌شود (فهرست مرعشی، ج ۲۹/۴۵۴)، یادگاری از نخستین سال‌های علم‌آموزی این نزدیک‌ترین شاگرد شیخ بهایی است که نشان می‌دهد وی دست‌کم ایامی را در کربلا به سر برده است. کلام‌الملوک به سال ۱۰۴۳ ق، تألیف یافته و نسخه‌ی دیگری از آن در منابع یافت نشد، اثری ارزنده در عرفان به فارسی، که از نگارش‌های حاجی‌بابا فرزند میرزا جان قزوینی است و نسخه‌ی یگانه آن به شماره‌ی ۱۰۲۹۴ در کتابخانه‌ی مجلس نگهداری می‌شود. (فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌ی مجلس شورای اسلامی، ج ۳۲/۳۰۵ - ۳۰۷). در دیباچه، مؤلف خود را باباجان ابن حاجی روحی‌جان قزوینی معرفی می‌کند. انگیزه‌ی نگارش این اثر، بیان یک دوره تعلیمات صوفیانه برای مردم صوفی‌ستیز روزگار است که بخش زیادی از آن صرف نقل احوال، اقوال و کرامات صوفیان متقدم شده است.

۲-۳- شگردها و شیوه‌های بیان انتقال مضامین عرفانی در کلام الملوک

و آرای او شو

یکی از راه‌های انتقال مفاهیم عرفانی در متون صوفیانه، استفاده از قالب حکایت و داستان است. حکایات صوفیه به عنوان بخش مهمی از ادبیات عرفانی با اهداف گوناگونی در کتب صوفیه به کار گرفته می‌شوند که عمده‌ترین آن‌ها ترغیب و تعلیم است که کلام‌الملوک از این جهت درخور بررسی است. بیشتر صوفیه و به ویژه بزرگان آنان ارزش زیادی برای این حکایات قائل بودند و از آن‌ها به عنوان الگو و سیره‌ی عملی

بزرگان خود استفاده می‌کردند، تا به مریدان روش درست سلوک را بیاموزند. روایت‌های مینیمالی کلام الملوک بهترین بستر برای بیان ادبیات تعلیمی است که از طریق این داستان می‌توان مضامینی خوب و مؤثر مانند آموزه‌های عمیق دینی و اعتقادی، شجاعت، صبر، انصاف و محبت به هم‌نوع، کمک به نیازمندان، صرفه‌جویی، ساده زیستن، عدالت اجتماعی و هم‌چنین ایجاد روحیه‌ی دوستی را به انسان ارائه داد و او را به فرهنگ اسلامی پایبند کرد. پیامد این کار آشنایی با محدوده‌ی فرهنگ بومی و تلاش برای حفظ کلیت خود است. کشش‌ها و جذبه‌های عناصر تشکیل دهنده‌ی داستان با خواسته‌ها و نیازهای روحی و روانی آدمی باید رابطه داشته باشد.

در داستان‌های تعلیمی مینیمالیستی صوفیانه‌ی کلام الملوک باباجان قزوینی می‌توان به اقتضای ساختار متن و با هدف تأثیرگذاری کلام بر عواطف و احساسات مخاطبان، درونمایه‌ی داستان‌ها را از مسائل روزمره و ساده انتخاب کرد. هم‌چنین باباجان قزوینی در کلام الملوک می‌کوشد نثر ساده و روانی را برای بیان و انتقال حکایات و داستان‌های تعلیمی به کارگیرد. زبان اوشو بسیار ساده و برای همه قابل فهم بود، به گونه‌ای که گاهی اصطلاحات خاص عرفانی و ماورایی را چنان ساده تبیین می‌کرد که هیچ سختی در آن دیده نمی‌شود. به همین دلیل اوشو معتقد است کلامش نباید نوشته و ویرایش شود، بلکه باید به همان حالت سخنرانی چاپ گردد. یکی از مهم‌ترین مؤیدهای نظرات اوشو در سراسر آثارش داستان‌ها و حکایات است. اوشو از حکایات برای تأیید سخنانش یاری می‌گیرد و این خلاقیت در داستان‌سرایی و استفاده از حکایات در جای جای سخنرانی را از مادر بزرگش در کودکی به ارمان برده است. در بسیاری از موارد اگر داستان را از کلام اوشو حذف کنیم، هیچ مطلب قابل استفاده‌ای باقی نمی‌ماند، زیرا او بیشتر مباحث را با داستان تبیین و حتی اثبات می‌کند. (اوشو، ۱۳۷۹: ۱۴۹).

اوشو همچون سایر عرفا از داستان‌های فراوانی برای مقابله با فلسفه و فیلسوف ذکر می‌کند و همین داستان‌ها که فیلسوف را احمق و نادان می‌داند، در رأس دلایل اوشو برای رد فلسفه است. در پاسخ به سؤالات مخاطبان نیز داستان بهترین شیوه اوشو است، مثلاً در پاسخ به پرسشی راجع به مسئولیت فردی سؤال کننده، داستانی ذکر می‌شود که تمام سخنان اشو از این داستان استخراج می‌گردد (اوشو، ۱۳۸۱ الف: ۱۶۴). جالب‌تر آنکه، گاهی تنها یک داستان مؤید تمام ادعای اوشو می‌شود. برای نمونه اوشو برای ادعای این‌که خود آگاهی در وحشت است، داستانی ذکر می‌کند و از کنار آن

می‌گذرد (اوشو، ۲۰۰۱: ۷۴). نکته‌ی مهم درباره‌ی این حکایات و داستان‌ها این است که اکثر این داستان‌ها تراوش ذهن اوشو است.

۳- بررسی همسانی آرای اوشو و کلام‌الملوک باباجان قزوینی

۳-۱- اهمیت و لزوم وجود پیر و مرشد در راه سلوک

گزینش «پیر» به عنوان «مصاحب» نیکو، راهکاری است که می‌تواند در ارتقای رشد فردی مرید مؤثر واقع گردد. سالکان در گزینش هم‌نشین نیکو بیش از آن که به مسائل ظاهری و ناپایدار او توجه نشان دهند، به امور باطنی و دارای ارزش عنایت دارند. در کلام‌الملوک عارفان با مرشدی هم‌نشین است که افراد برجسته‌ای به شمار می‌رفتند. در نتیجه، کسانی در شمار یاران عارف قرار می‌گیرند که می‌توانستند بر گستره‌ی دانش الهی بیفزایند. در کتاب مذکور خاصان درگاه الهی اولیاءالله، مرشدان و عرفا هستند؛ زیرا آنان هستند که برسالکان مشفق‌اند «اولیا لشکر خدایند در زمین و یاری دهنده‌اند ... نه ایشان به کمال رسیده بودند ایشان را چه احتیاج بود بدین سخنان از بس که شفقت اند...» (باباجان قزوینی، ۱۰۴۳: ۱) [ابوحفص داشتند بر ما و شما این پند و نصیحت کرده حداد] از محتشمان این طایفه [صوفیان] بود و کسی به بزرگی او نبود در وقت خود در ریاضت و کرامت و مروت و فتوت بی‌نظیر بود (همان: ۱۰۸). «اگر خدای را خاصگانند عارفانند و گفت [بشرحافی] صوفی آنست که دل صافی دارد با خدای تو و گفت عارف قومی اند که ایشان را نشناسد مگر خدای تعالی و ایشان کسی را رامی دارند مگر از برای خدای تو و گفت هر که خواهد طعم آزادی بچشد.» (باباجان قزوینی، ۱۰۴۳: ۶۱)

اوشو مدعی بود که آموزگار تازگی است و قصد دارد انسان نوین بیافریند (اوشو، ۱۳۸۳: ۱۴). شاگرد باید تسلیم محض استاد باشد. او یکی از مراحل سلوک مریدان خود را تسلیم شدن و خود را به مرشد سپردن می‌داند؛ زیرا تسلیم شدن شاگرد موجب مسئولیت استاد می‌شود. (اوشو، ۱۳۸۰: ب: ۷۲). عنصر کلیدی دیگر در تعالیم اوشو، حضور خود او به عنوان استاد بود. اوشو در این باره می‌گوید: یک استاد، بودنش را با شما تقسیم می‌کند، نه فلسفه‌ی خود را... او هرگز برای شاگرد کاری انجام نمی‌دهد. ... اگر بودن شما با من ارتباط برقرار کند، که این صمیمیت و همدلی می‌شود ... آن عالی‌ترین شکل ممکن ارتباط است، انتقال بدون کلمات. بودن ما با هم ادغام می‌شود. این تنها در صورتی ممکن است که شما به یک شاگرد تبدیل شوید. (همان) به ازای حذف اراده، در

نهایت انسان نیازمند به مرجعی بیرونی است؛ از این رو، اوشو در بیشتر سخنانش ضرورت وجود استادی روشن‌بین را ضروری می‌داند. (اوشو، ۱۳۸۱ الف: ۶۰). تو برای خودت نوری خواهی شد ... اما نخستین شرط لازم این است که توافق کنی. بدون تردید، بدون هیچ شرطی از جانب تو اعتمادی بی‌قید و شرط و آنگاه این معجزه در زندگی تو نیز روی خواهد داد. (اوشو، ۱۳۸۱ الف: ۴۳). این اعتماد به راحتی رخ نمی‌دهد؛ چرا که همراه با نبودن نفس انسان است. استاد و پیر طریقت بی‌رحم است؛ زیرا باید همه‌ی آنچه را نابود کند که به گذشته‌ی شما مربوط می‌شود (اوشو، ۱۳۸۳: ۴۴). نفس انسان پوسته‌ی سختی است که به اطراف وجود او کشیده شده و او را از خود حقیقی‌اش بازداشته است و کار استاد برکنندن این پوسته‌ی سخت است ... استاد باید با پتک بسیاری از قطعات هستی شما را جدا کند (اوشو، ۱۳۸۲ ب: ۴۲). تنها راه برای برکنندن نفس، تسلیم‌شدن و یکسره شنیدن از استاد است نه قضاوت (اوشو، ۱۳۸۳: ۳۵).

اوشو از نظر شخصیتی بسیار تأثیرگذار بود و خیلی از کسانی که او را برای اولین بار ملاقات کردند، احساس می‌کردند که احساسات درونی آن‌ها فوراً درک شده و به جای قضاوت شدن با صراحت مورد استقبال قرار گرفته‌بودند. به نظر می‌رسید اوشو نوعی انرژی ساطع می‌کند و امکانات مخفی را در کسانی که با او در تماس بودند، بیدار می‌کند. سانیاسین‌های بسیاری اعلام کردند که با شنیدن سخنان اوشو عاشق او شده‌اند. اوشو می‌گفت: «وقتی با من هستی، مرشد کافی است» (اوشو، ۱۳۸۰ ه: ۳۰۴).

۳-۲- ترک هواهای نفسانی و مراقبه

باباجان قزوینی در کلام الملوک «نفس» را بدترین حجاب‌ها می‌داند: «سخت‌ترین حجاب‌ها دیدن نفس است» (باباجان قزوینی، ۱۰۴۳: ۶۶). کسی که نفس خود را خوار بدارد، از همگان نزد خدای عزیزتر است: «خدای تعالی عزیز نکند بنده‌ای را عزیزتر از آن که به وی نماید خواری نفس او» (همان: ۶۸). راه رستگاری در رهایی از وسوسه‌های نفسانی است: «هرگاه نفس از شوایب هوا و هوس مزکا شد و از آرایش نقص و عیب برآمد دل نیز از لوث تعلقات به ماسوی مصفی می‌گردد از کدورت خیالات باطله و توهمات فاسده برمی‌آید و تا آن نشود فوز به این سعادت نیست و عروج به این پایه ممکن نه» (همان: ۱۷). باباجان سفارش و تأکید می‌کند: «نه با نفس یار باشی» (همان: ۶۹). سلامت

نفس در مخالفت با نفس است و پیروی از نفس بلا است: «سلامت نفس در مخالفت اوست و بلا در متابعت اوست...» (همان: ۱۱۱).

کارکرد عرفانی و معرفتی، حجیم‌ترین بُعد تعلیمی کلام‌الملوک است. باباجان قزوینی معرفت درونی را والاترین درجه‌ی شناخت می‌داند: «فاضل‌ترین چیزی اهل اعمال را مراقبت خویش است...» (باباجان قزوینی، ۱۰۴۳: ۱۰۹).

[ابوحفص حداد] «پس روی به ریاضت سخت نهاد و عزلت و مراقبت پیش گرفت...» (همان). [جنید] سجاده در عین مراقبت باز کشید تا هیچ چیز دون حق در خاطر او گذر نکرد و چهل سال هم‌چنین بنشست (همان: ۱۱۵).

[جنید] ده سال بر در دل نشستم، به پاسبانی دل را نگاه داشتم تا ده سال دل مرا نگاه داشت اکنون بیست سال است که من نه از دل خبر دارم و نه از من خبر دارد (همان: ۱۱۵).

اوشو در پی رهایی انسان از رنج است و سرچشمه‌ی این رنج را در نفس و ذهن می‌داند. او اعتقاد دارد نفس امری است که با مقایسه وارد می‌شود و امری اعتباری و قراردادی است (اوشو، ۱۳۸۱ب، ۲: ۲۱۲). چیزی که جامعه به انسان تحمیل کرده است، امری غیرواقعی (همان: ۶۱) که بسیار منفعت‌طلب است. نفس یعنی اینکه من یک زندگی خصوصی دارم، من بخشی از جریان جهانی نیستم، نفس یعنی اهداف خصوصی داشتن، نفس نادان است. (همان: ۳۴). در نفس‌بودن، همان جدابودن. در نفس‌بودن یعنی به یک جزیره بدل‌شدن. ترسیم حد و مرزها بین من و غیر من، همان چیزی است که نفس نامیده می‌شود. نکته مهم این است که در نظر اوشو، نفس به‌خودی خود مشکل ندارد؛ زیرا «نفس تا حدودی نقش محافظ را برعهده دارد، اما وجود نفس ورای این نقش خطرناک خواهد بود» (اوشو، ۱۳۸۱د: ۱۴۳). ذهن و نفس از گذشته تغذیه می‌کنند و امری را که هستند (اوشو، ۱۳۸۲ب، ۱: ۱۳۹). همیشه به کهنه‌ها می‌چسبند و کارکرد آن‌ها در حیطة‌ی امور شناخته شده است. از آن‌جا که حقیقت ناشناخته است، او نمی‌تواند آن را تصور کند. در نتیجه به طلب‌کردن آن برمی‌آید (اوشو، ۱۳۸۱الف، ۸۰: ۱). به همین منوال خدا را هم نمی‌تواند طلب کند؛ زیرا تجربه‌ای از آن ندارد. فقط به این دلیل که دوییدن و جست‌وجو کار ذهن است و ذهن نسبت به درون هیچ بصیرتی ندارد و در اساس نمی‌تواند بصیرت داشته باشد (اوشو، ۱۳۸۱ج: ۱۳۲). «شما به همان روشی به جست‌وجوی روشن‌بینی، نیروانا و خدا می‌روید که به‌دنبال پول، قدرت و شهرت می‌رفتید» (اوشو، ۱۳۸۲ب، ۱: ۱۲۸). این جست‌وجوها نفس را تغذیه می‌کند. وقتی ذهن هست، آرزو

هست و وقتی آرزو در انسان شکل بگیرد، جهتم برپا می‌شود. جهتم از آن جایی شروع می‌شود که اولین آرزو شکل می‌گیرد و بهشت آن جایی هست که هیچ درخواست و آرزویی نباشد! (همان: ۲۹۱).

روش دیگر از نظر اوشو «مراقبه» است. اوشو با مطالعه در مورد هر چیزی که می‌توانست درک او را از نظام باورها و روانشناسی انسان معاصر گسترش دهد، کنکاش کرد و در سال ۱۹۷۰ روش خود را برای مراقبه‌ی پویا به وجود آورد. اوشو مدیتیشن را نه فقط به عنوان یک تمرین، بلکه به عنوان یک وضعیت آگاهی که بتواند در هر لحظه حفظ شود، ارائه کرد. منظور او از مدیتیشن، نوعی از آگاهی کلی است که فرد را از سطح پاسخ‌های صرفاً مکانیکی (و مشروط به باورها و انتظارات) در وضعیت شهودی مستقر می‌کند. در این راه او در یکی از مراکز روان‌درمانی غرب استخدام شد تا مراحل مقدماتی مراقبه برای ایجاد آگاهی از الگوهای ذهنی و احساسی را مهیا کند. او در مجموع بیش از صد تکنیک مدیتیشن پیشنهاد کرد. تکنیک‌های مراقبه‌ی فعال او بوسیله‌ی مراحل فعالیت‌های فیزیکی که منجر به سکوت می‌شوند، مشخص شده‌اند. یکی از معروف‌ترین ابداعات اوشو «مدیتیشن پویا» است، اگرچه روش‌های دیگری مانند مراقبه‌ی کندالینی و مراقبه‌ی زمزمه‌کننده که کمتر متحرک هستند را نیز به‌وجود آورد (اوشو، ۱۳۸۴: ۹۴). مراقبه راهی است برای ترک شخصیت، مراقبه چیزی جز انداختن نفس نیست (اوشو، ۱۳۸۱ الف: ۱۶۰). همه‌ی هنر مراقبه آن است که چطور به راحتی شخصیت را ترک کنیم و به‌سوی دل بشتابیم، شخصی نباشیم. مراقبه واقعی را آن می‌داند که بدون سعی و خود انگیخته باشد (اوشو، ۱۳۸۲ ب، ۲۱۲: ۱). اودر توصیف آن، خطر بودن آن را گوشزد می‌کند و می‌گوید: انسان به همان اندازه که زنده است، در معرض خطر است. مراقبه بالاترین خطرها را در بر دارد، زیرا دروازه‌ای است که انسان را به‌سوی عمیق‌ترین جنبه‌ی زندگی رهنمون می‌کند و این همان ملاقات با خداوند است (اوشو، ۱۳۸۳، ۱: ۹۳). مراقبه در نهایت راهی است برای مشاهده‌ی واقعیت چنان‌که هست، در حالتی که حکومت فکر و ذهن تجزیه‌گر، دنیا را تکه‌تکه نشان می‌دهد. زمانی که از طریق مراقبه فکر را متوقف کنیم و وارد فضای بی‌فکری شویم، می‌توانیم هر چیزی را به‌طور کامل مشاهده کنیم (اوشو، ۱۳۸۳: ۶۹).

۳-۳- عشق و مودت

عشق یکی از اصول و آموزه‌های اساسی در جهان‌بینی عرفانی اکثر عرفای ایرانی و خارجی است. عشق از محوری‌ترین آموزه‌های اوشو است. او عشق را به‌عنوان اکسیری معرفی می‌کند که می‌توان با آن «نفس را حل و ناپدید کرد» (اوشو، ۱۳۸۱: ۱۵۷). اگر مصمم هستی که از نفس حمایت کنی، مجبور می‌شوی بی‌عشق سرکنی، عشق و نفس نمی‌توانند با هم باشند (اوشو، ۱۳۸۱ الف، ۲۳). او معتقد بود که عشق نخست با عشق به خود آغاز می‌شود و این به معنای تکبر و خودپسندی نیست. عشق به خود، یعنی لبریز شدن از خود. چنین عشقی پدیده‌ای بنیادین است که تنها پس از آن می‌توان به دیگران عشق ورزید. در این عشق باید فرد خود را بپذیرد، عشق به خود را بپذیرد. بداند که او منحصر به فرد است و هیچ کس مانند او نیست. تنها پس از پذیرش عمیق خود، دیگران و جهان می‌توان عاشق بود. تنها چنین پذیرشی است که زمینه‌ی رشد عشق و شکوفایی آن را فراهم می‌کند.

اوشو عشق را یک آیینه وصف می‌کند که دو عاشق چهره‌ی یکدیگر را می‌بینند و خدا را باز می‌شناسند، و عشق را راهی به سوی پروردگار معرفی می‌کند (اوشو، ۱۳۸۲: ۳۳). او معتقد است عشق در شکل ایده‌آل خود، هستی را با تمامیت و کلیت آن در برمی‌گیرد. وی می‌گوید که راه بی‌نفس شدن، عاشق شدن است و راه عاشق شدن بی‌نفسی (همان). اوشو باور دارد که در زندگی «عشق» باید هدف باشد. «عشق، هدف است، عشق مقصد است» (اوشو، ۱۳۸۳ ب: ۲۶۰). اوشو توصیه می‌کند «من به شما می‌گویم تنها به دنبال عشق باشید» (اوشو، ۱۳۸۲ ج: ۱۰).

یکی از مهم‌ترین موضوعاتی که عرفا به آن نظر داشته‌اند و درباره‌اش سخن گفته‌اند، عشق است. آنان عشق را جان و اساس عالم می‌دانند که به واسطه‌ی آن همه‌ی موجودات از ادنی تا اعلی در جنبش و به سوی سرمنشأ عشق یعنی ذات حق تعالی در حرکت هستند. عشق ودیعه‌ای الهی است که در وجود انسان نهاده شده و با ذات و فطرت وی عجین شده و انسان پیوسته به دنبال معبود و معشوق حقیقی بوده است. باباجان قزوینی بخش زیادی از نثر کتاب کلام‌الملوک را به عشق اختصاص داده است:

روزی بوموسی از شیخ [بایزید] پرسید که بامدادت چونست؟ گفت مرا نه بامداد است و نه شبانگاه و گفت به سینه‌ی ما آوازی دادند که ای بایزید خزاین ما از طاعت مقبول و خدمت پسندیده پُر است، اگر ما را خواهی چیزی بیار که ما را نبود، گفتم

خداوندا آن چه بود که تو را نباشد؟ گفت: بیچارگی و عجز و نیاز و خواری و شکستگی. گفت: به صحرا شدم عشق باریده بود و زمین تر شده چنانکه پای مرد به برف فرو شود به عشق فرو می‌شد (باباجان قزوینی، ۱۰۴۳: ۸۰). تو قصه‌ی عاشقان کم شنوی، بشنو بشنو که قصه‌شان خوش باشد.

آن را که دل از عشق بر آتش باشد
هر قصه که گوید همه دلکش باشد
(همان: ۲)

باباجان قزوینی عشق و وحدت وجود را توأمان می‌آورد و وحدت وجود را نتیجه و حاصل عشق می‌انگارد: «...گفت از بایزیدی بیرون آمدم چون مار از پوست. نگه کردم عاشق و معشوق یکی دیدم یعنی در عالم توحید یکی توان دید و گفت ندا کردند از من در من که ای تو من، یعنی به مقام الفناء فی الله رسیدم...» (همان: ۸۳). اوشو نیز معتقد به فنای فی الله است، از دیدگاه او «هرچیز فقط زمانی کامل می‌شود که زمان مرگش فرا رسیده باشد» (اوشو، ۲۰۰۴: ۵۷).

عشق به معنای رهایی از هر آن چه در عالم مخلوقات است و برگزیدن خداست و آن بندگی خداست و کمال عارف در دوستی او با حضرت حق است: «...گفت علامت شناخت حق گریختن از خلق باشد و خاموش گشتن در معرفت او و گفت هر که به حق مبتلا گشت مملکت از او دریغ ندارند و او خود به هر دو سرای سر فرود نیارد و گفت عشق او درآمد و هرچه دون او بود برداشت و از مادون اثر نگذاشت تا یگانه ماند چنان که خود یگانه است و گفت کمال عارف سوختن او باشد در دوستی حق» (باباجان قزوینی، ۱۰۴۳: ۸۴).

عارف در عشق الهی چنان غرقه است که حتی دشمن خویشتن است: «...گفت دنیا را دشمن گرفتم و نزد خالق رفتم خدای را بر مخلوقات اختیار کردم تا چندان محبت حق بر من مستولی شد که وجود خود را دشمن گرفتم...» (همان: ۸۳). حبّ دنیا سرمنشاء همه‌ی خطاهاست. بهترین و اثربخش‌ترین راه رهایی و نجات انسان از حبّ دنیا و آلودگی‌های دنیوی، اصلاح نفس و رسیدن به مقام بندگی و عبودیت خداوند است.

۳-۴- سکوت و حفظ زبان

در عرفان به نگه داشتن زبان و سکوت بسیار سفارش شده است. زبان هم می‌تواند بهترین عضو بدن باشد که بدان کسب فضایل شود و هم می‌تواند بدترین عضو بدن باشد

و برای صاحبش رنجش و عذاب به همراه داشته باشد. آنچه بسترساز این نقش برای زبان است، همان کنترل یا عدم کنترل است که این صفت در کلام الملوک یکی از ویژگی‌های انسان عارف قلمداد شده است. «حصن حصین نگاه داشتن زبان است» (باباجان قزوینی، ۱۰۴۳: ۹۸). باباجان «سکوت» را از صفات اولیای الهی می‌داند:

«...از صفات اولیا و سمات عارفین بالله... است که ایشان به آن متصف می‌باشند چه اول آن صمت و سکوت است که ارباب تحقیق باب نجاتش دانسته‌اند و مبالغه‌ی بسیار در رعایت آن کرده ...» (همان: ۱۴) زبانی که اگر تحت کنترل نبوده و با آن سخن نسنجیده و بیهوده‌ای گفته شود بسا که انسان را در ورطه‌ی کینه و دشمنی فرو برد: کسی از ابوحفص حداد می‌پرسد که «خاموشی بهتر یا سخن گفتن؟ گفت: اگر سخنگوی آفت سخن بداند و هرچند تواند خاموش باشد» (همان: ۱۰۹).

باباجان قزوینی در کلام الملوک یکی از طُرُق تقرب الهی را در «کم گفتن» می‌داند: «تقرب الهی به جز... کم گفتن... است» (همان: ۱۶). «هرکس شناخت حضرت عزت را چنانچه حق شناختن اوست و مرتبه‌ی عظمت و بزرگی او را به یاد آورد باز می‌دارد دهان خود را از سخن کردن» (همان: ۴).

اوشو نیز تنها راه نجات را در سکوت می‌داند و می‌گوید: «نجات نهایی چیزی نیست جز خاموشی» (اوشو، ۲۰۰۶: ۱۰۲).

اوشو اهل سکوت بود و در جلسات عمومی سخنرانی نمی‌کرد. گاهی وقتی وارد مجلسی می‌شد بعد از چند دقیقه سکوت از آن جا خارج می‌شد، بی‌آن که سخنی بگوید.

هنگامی که اوشو در سال ۱۹۷۹ در منطقه‌ی کیلاش (Kailash) در هیمالیای هند بود، تصمیم به روزه‌ی سکوت گرفت و تا دو سال و نیم بعد سخنرانی نکرد و تنها مریدانش را در سکوت ملاقات کرد.

او در مجموع بیش از صد تکنیک مدیتیشن ارائه کرد که اغلب آن‌ها به وسیله‌ی مراحل فعالیت‌های فیزیکی که منجر به سکوت می‌شدند، انجام می‌پذیرفت (اوشو، ۲۰۰۶: ۳۳۰). او عالی‌ترین شکل ممکن ارتباط را انتقال بدون کلمات می‌دانست (اوشو، ۱۳۸۰: ۵۹).

۳-۵- طمع و زیاده‌خواهی عامل رنج بشر

باباجان قزوینی در کلام الملوک «طمع» را مذمت می‌کند و طمع‌کار را خوارترین مردمان می‌داند: «و گفت ذلیل مردم طماع است» (باباجان قزوینی، ۱۰۴۳: ۱۰۸).

اوشو عارفان و واصلان به حق را از طمع بی‌نیازمی‌خواند: «عارفان و واصلان به خدا از آن مستغنی‌اند و ایشان را چون ترک تعلقات دنیا نموده‌اند...» (همان: ۱۷). او حریص را محروم می‌شمارد: «الحریص المحروم» (همان: ۴۳).

باباجان سفارش می‌کند که از هم‌نشینی با طمع‌کار باید حذر کرد: «و گفت از صحبت... حذر کن آن‌که در لقمه طمع در این و آن کردن کند...» (همان: ۱۷). به قول غزالی: طمع از جمله اخلاق مذموم است، و مذلت اندر حال نقد بود و خجلت به آخر کار- چون طمع برنیاید - و بسیار اخلاق بد از وی توآید کند: که هر که به کسی طمع دارد با وی مدهانت کند و نفاق کند و بر استخفاف و باطل وی صبر کند (غزالی، ۱۳۳۴: ۵۹۸). باباجان می‌گوید «خنک آن‌کس که ... دل او پاک بود از طمع» (باباجان قزوینی، ۱۰۴۳: ۶۶).

اوشو معتقد است که طمع ایجاد رنج می‌کند و موجب می‌گردد تا انسان، شاد نباشد. از آن‌جا که توجه ذهن به امور بیرونی معطوف می‌شود، او همواره چشم در نداشته‌ها می‌دوزد و همیشه در طلب چیزی مفقود است؛ زیرا به اعتقاد او ذهن کور است و نمی‌تواند درون را ببیند (اوشو، ۱۳۸۱: ۱۲۱). پس خود را خالی و تهی می‌پندارد، از این‌رو، در طلب امور بیرونی برمی‌آید؛ برای خود انگیزه می‌سازد و ماحصل این حالت رویارویی با موانع است. رویارویی با موانع انسان را ناکام می‌گذارد و شخص سرخورده و محروم از مواهب هستی، با وجودی شکسته، عقب‌گرد می‌کند. در نتیجه «زندگی با انگیزه یعنی زندگی در دنیای رنج‌ها، زندگی بدون انگیزه یعنی سلوک ... زندگی بدون خواسته همان بودن در سرور است (اوشو، ۱۳۸۱ الف: ۲۱۹).

نتیجه‌ای که از طمع و زیاده‌خواهی حاصل می‌گردد، این است که مردم خود را با تمامی شیوه‌های اختلالات اعصاب، حسادت و ناامنی مسموم می‌کنند.

۳-۶- ترک خود و خودپرستی و خودخواهی

دوری از خودخواهی و ترک خودپرستی از دیگر مواردی است که باباجان در کلام الملوک مخاطب را از آن بیم می‌دهد:

جمعی به امتحان پیش او [اربعه] رفتند و گفتند همه بر سر مردان نثار کرده‌اند و تاج مروت بر سر مردان نهاده‌اند و کمر کرامت بر میان مردان بسته‌اند، هرگز نبوت بر

هیچ زنی نیامده است تو این لاف از کجا می زنی؟ رابعه گفت: این همه راست است که گفتمی اما منی و خودپرستی و دوستی! (باباجان قزوینی، ۱۰۴۳: ۴۲).

اوشو در توصیه به یکی از مریدانش اظهار می‌دارد که ستایش کردن از خود، ساخته ذهن است و باید آن را کنار گذاشت (اوشو، ۱۳۸۲ ج: ۸۸).

اوشو خودخواهی و «منیت» را آفت مراقبه می‌داند و معتقد است «من نفسانی» حجاب راه سالک است و باید فانی شود و راه نابودی «منیت» هم «عشق» است. «در مراقبه خطری وجود دارد و آن این است که منیت انسان فانی نشده است و همواره این نفس است که می‌گوید: من در حال مراقبه‌ام. در مراقبه جز من کس دیگری وجود ندارد. در آن جا حتی خدا هم وجود ندارد، آخرین حجاب در مراقبه، خطر زنده بودن من نفسانی است اما در عشق، این من نفسانی از همان ابتدا کشته می‌شود» (اوشو، ۱۳۸۲ ج: ۲۴۷).

نتیجه گیری

میراث بزرگی که از کتاب عارفانه‌ی کلام‌الملوک باباجان قزوینی برجای مانده است، تعلیمات اخلاقی و انسانی می‌باشد که از مکتب فکری و اجتماعی وی نشأت می‌گیرد. به ویژه که این اصول اخلاقی در قالب حکایات و داستان‌های اندرزی بیان شده است. بعضی از این درس‌های اخلاقی هنوز هم می‌توانند برای بشر امروزی مفید باشند، مانند انسان-دوستی، وارستگی، آزادگی، فتوت، مخالفت با ریا و سالوس، خویشنداری و بی‌اعتنایی به صاحبان زور و زر. نکته‌ی درخور توجه این است که برای بیان حکایات و داستان‌های اندرزی، از زبان ساده و روان بهره گرفته شده است. این همان نکته مهمی است که شگرد تعلیمی خاص جنبش اوشو نیز بوده است. یکی از موضوعاتی که در کتاب کلام‌الملوک قزوینی نمود دارد، اخلاق و توجه به دغدغه‌های آدمی است. باباجان به واسطه‌ی گرایش عرفانی در نثر کتاب خود به شرح و طرح آموزه‌های انسان‌ساز بسیاری پرداخت، تا بدین شیوه به هم‌نوعان گرفتار و گمراه خود کرامت انسانی بخشد. رسیدن آدمی به کمال، محور اصلی اثر اوست. آراء او در ارتباط با مردم با نظرات اوشو، قرابت دارد. به هر میزان که انسان خواهان امیال نفسانی باشد به همان اندازه از نیروی عقل و اراده فاصله می‌گیرد. آدمی به دلیل افراط در هوی پرستی بی‌اراده و بی‌اختیار می‌شود و همه‌ی فضایل انسانی را از دست می‌دهد.

از نظر باباجان قزوینی و اوشو، منشأ همه‌ی گناهان پیروی بی‌چون و چرا از هوای نفس است و پرهیزکار کسی است که از دام هوی و هوس رهیده باشد. افزون بر این، عشق و مودت، هم‌نشینی با کاملان و ترک نفس و مراقبه که در نظریه‌ی اوشو بر آن تأکید شده است، در کتاب باباجان قزوینی نیز برجستگی دارد.

از دید اوشو و باباجان قزوینی سکوت مایه‌ی رستگاری است و زبان یکی از اعضای است که هم می‌تواند خیر مطلق باشد و هم شر مطلق. هرگاه کنترلی بر زبان نباشد می‌تواند با تهمت و غیبت، ناحق‌گویی و... هلاکت دنیا و آخرت را برای انسان به همراه داشته باشد و هرگاه زبان تحت کنترل بوده و مهار گردد می‌تواند با شکر و عبادت، منشأ خیرات و برکات بسیاری برای دنیا و آخرت باشد.

منابع

- ۱- اوشو، (۱۹۹۹)، رها شدن از گذشته؛ ترجمه محسن خاتمی، هندوستان: پونا
- ۲- -----، (۲۰۰۱)، خلاقیت، راهکارهایی برای یک زندگی جدید؛ ترجمه‌ی مرجان فرجی، تهران: فردوس
- ۳- -----، (۲۰۰۳)، در هوای اشراق؛ ترجمه‌ی فرشید قهرمانی و فریبا مقدم، تهران: آوند دانش
- ۴- -----، (۲۰۰۴)، زبان از یاد رفته؛ ترجمه‌ی محسن خاتمی، هندوستان: پونا
- ۵- -----، (۲۰۰۶)، عشق پرنده‌ای آزاد است؛ ترجمه‌ی مجید پزشکی، تهران: هودین
- ۶- -----، (۱۳۷۵)، فقط یک آسمان، ترجمه‌ی مرضیه شنکایی، تهران: نشر تعلیم مقدس
- ۷- -----، (۱۳۷۹)، مزه‌ای از ملکوت؛ ترجمه‌ی لوئیز شنکایی، تهران: انتشارات آیین
- ۸- -----، (۱۳۸۰ الف)، شهادت؛ ترجمه‌ی خدیجه تقی‌پور، تهران: فردوس
- ۹- -----، (۱۳۸۰ ب)، مراقبه، هنر، وجد و سرور؛ ترجمه‌ی فرامرز جواهری‌نیا، تهران: انتشارات فردوس
- ۱۰- -----، (۱۳۸۰ ج)، بلوغ؛ ترجمه‌ی مرجان فرجی، تهران: فردوس
- ۱۱- -----، (۱۳۸۰ د)، آفتاب در سایه؛ ترجمه‌ی عبدالعلی براتی، تهران: نسیم دانش
- ۱۲- -----، (۱۳۸۰ ه)، اینک برکه‌ای کهن؛ ترجمه‌ی سیروس سعدونیان، تهران: نگارستان کتاب
- ۱۳- -----، (۱۳۸۱ الف)، راز؛ ترجمه‌ی محسن خاتمی، تهران: نشر آویژه
- ۱۴- -----، (۱۳۸۱ ب)، ریشه‌ها و بال‌ها؛ ترجمه‌ی مسیحا برزگر، تهران: نشر آویژه
- ۱۵- -----، (۱۳۸۱ ج)، ضربان قلب حقیقت مطلق؛ ترجمه‌ی لوئیز شنکایی، تهران: انتشارات فردوس
- ۱۶- -----، (۱۳۸۱ د)، عشق، رقص زندگی؛ ترجمه‌ی بابک ریاحی‌پور و فرشید قهرمانی، تهران: نشر آویژه و نگارستان کتاب
- ۱۷- -----، (۱۳۸۱ ه)، تعلیمات تاترا، روش آزادسازی شعور خلاق روح؛ ترجمه‌ی بهروز قنبری و اشرف عدیلی، تهران: نشر هدایت الهی
- ۱۸- -----، (۱۳۸۱ و)، آینده‌ی طلایی؛ ترجمه‌ی مرجان فرجی، تهران: فردوس
- ۱۹- -----، (۱۳۸۱ ز)، آب گل‌های جاودانگی؛ ترجمه‌ی محسن خاتمی، تهران: سی‌گل
- ۲۰- -----، (۱۳۸۲ الف)، الماس‌های اوشو؛ ترجمه‌ی مرجان فرجی، تهران: انتشارات فردوسی
- ۲۱- -----، (۱۳۸۲ ب)، تائوتیزم و عرفان‌های شرق دور؛ ترجمه‌ی فرشته جنیدی، تهران: نشر هدایت الهی
- ۲۲- -----، (۱۳۸۲ ج)، راز بزرگ؛ ترجمه‌ی روان کهریز، تهران: باغ نو
- ۲۳- -----، (۱۳۸۲ ج)، یک فنجان چای؛ ترجمه‌ی مسیحا برزگر، تهران: دارینوش
- ۲۴- -----، (۱۳۸۳ الف)، تفسیر آواهای شاهانه ساراها؛ ترجمه‌ی هما ارژنگی، تهران: نشر حم
- ۲۵- -----، (۱۳۸۳ ب)، زوربای بودایی؛ ترجمه‌ی مسیحا برزگر، تهران: آویژه
- ۲۶- -----، (۱۳۸۳ ج)، پیوند؛ ترجمه‌ی عبدالعلی براتی، تهران: انتشارات نسیم دانش

- ۲۷- -----، (۱۳۸۴)، آواز سکوت؛ ترجمه‌ی میرجواد سید حسینی، اصفهان: انتشارات هودین
- ۲۸- -----، (۱۳۸۵ الف)، چراغ راه خود باش؛ ترجمه‌ی مجید پزشکی، تهران: هودین
- ۲۹- -----، (۱۳۸۵ ب)، قطره‌ای در دریا؛ ترجمه‌ی مجید پزشکی، تهران: هودین
- ۳۰- -----، (بی‌تا)، راه من، راه ابرهای سپید؛ بی‌جا: بی‌نا
- ۳۱- باباجان قزوینی، (۱۰۴۳)، نسخه‌ی خطی کلام‌الملوک؛ شماره‌ی ۱۰۲۹۴. تهران: کتابخانه‌ی مجلس، (فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی)
- ۳۲- -----، (۱۳۰۰)، مشکول حاجی بابا بن میرزاجان قزوینی؛ ترجمه‌ی عبارات عربی از محمد باقر بن اسماعیل حسینی خاتون‌آبادی، تهران: چاپ سنگی
- ۳۳- تهرانی، آقا بزرگ، (۱۳۵۵)، الذریعه الی تصانیف شیعه؛ نجف: دارالکتب العلمی
- ۳۴- حرّ عاملی، محمد بن حسن، (۱۳۶۲)، أمل الآمل؛ تحقیق السید أحمد الحسینی، قم: دارالکتاب الاسلامی
- ۳۵- روضاتی، سید محمد علی، (۱۳۹۱)، در پرتو روضات؛ پنجاه مقاله در تراجم، کتابشناسی، نسخه-شناسی و تاریخ، قم: مؤسسه‌ی کتاب‌شناسی شیعه
- ۳۶- سجادی، سید ضیاءالدین، (۱۳۸۵)، مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف؛ تهران: انتشارات سمت
- ۳۷- غزالی طوسی، محمد، (۱۳۳۴)، کیمیای سعادت؛ تصحیح احمد آرام، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی
- ۳۸- موسوی زاده، سید روح الله، (۱۳۹۱)، سلوک و سقوط؛ نقد و بررسی اندیشه‌های معنوی اوشو؛ چاپ اول، قم: دفتر نشر معارف

مقاله‌ها

- ۱- امین، احمد و سیامک دستجردی، اعظم، (۱۳۹۴)، «نقدی بر روش‌های تعلیمی و تربیتی مشایخ صوفیه تا قرن ششم»، پژوهشنامه‌ی ادبیات تعلیمی، شماره بیست و شش، تابستان، صص ۸۳-۱۰۴
- ۲- بشری، جواد، (۱۳۹۴)، «حاجی بابا قزوینی، برجسته‌ترین شاگرد شیخ بهایی»، جشن نامه‌ی دانشور فرهنگیار سیدمحمودمرعشی نجفی، جلد اول، صص ۵۸۵-۶۰۶
- ۳- بندرچی، محمدرضا، (۱۳۷۹)، «رساله حاجی بابا قزوینی در شرح یک حدیث نبوی»، مجله‌ی علوم حدیث، س ۵، ش ۱ (پیاپی ۱۵)، بهار، صص ۱۲۹-۱۳۳
- ۴- روحانی، سید محمد، (۱۳۹۰)، «نجات شناسی اوشو، نجات شناسی ابداعی یا پیروی از آیین تنتره»، نشریه معرفت ادیان، سال دوم، شماره‌ی ۴، پاییز، صص ۱۴۷-۱۷۱
- ۵- عبداللهی، محمد اسماعیل و شمس، محمد جواد، (۱۳۹۴)، «نقد و بررسی عمده‌ترین شاخصه‌های انسان کامل در عرفان اوشو»، مجله‌ی پژوهش‌های اعتقادی کلامی، شماره‌ی ۲۰، زمستان، صص ۹۲-۱۱۳
- ۶- مریدان، حمید، (۱۳۹۵)، «نقد و بررسی شخصیت زوریای بودا؛ انسان آرمانی اوشو»، مجله‌ی معرفت ادیان، سال هشتم، شماره اول، زمستان، صص ۱۴۹-۱۶۶

۷- یلمه‌ها، احمدرضا، (۱۳۵)، «بررسی خاستگاه ادبیات تعلیمی و سیر تطور و تحول آن در ایران»؛
فصلنامه‌ی ادبیات تعلیمی دهقان، شماره‌ی ۲۹، سال هشتم، بهار، صص ۶۱- ۹۰

-Osho. *The Orange Book*. Poona. Ma Yoga Laxmi.1980.

-Osho. *New Man for New Millennium*. New Delhi: Penguin Books.2000.

-Osho. *Meditation: the Art of Ecstasy*. Ma Prem Mangla. Swami

Krishna Prabhu. New Delhi: Diamond